

■ **نیما احمدپور**

در یازدهم تیر ۱۳۰۹، خبری منتشر شد با این مضمون که: «سر تیپ کریم آقا بوذرجمهری وزیر سابق فوآند عامه، مجدداً رئیس بلدیه تهران شد. فرماندهی تیپ اول مستقل گارد پیاده ساخ‌لوی مرکز نیز با او خواهد بود» این مناسبت اما فرصتی است برای بازخوانی اینکه کریم آقا که بود و از چه روی، به چنین جایگاهی دست یافت؟ مقال بی‌آمده بر آن است که با مرور روایات و تحلیل‌هایی در این باب، به این خوآش دست‌زد، امید آنکه مقبول آید.

■ ■ ■

■ **کریم آقا بوذرجمهری، از خشت‌مالی تارباست بلدیة تهران**

در آغاز مقال، مناسب است از فرزا و فرودهای حیات سیاسی کریم آقا بوذرجمهری مطلع شویم. واقعیت آن است که وی، در زمره فرومایگان جامعه بود که به مرور و مانند ربابش رضاخان، پله‌های ترقی را طی کرد. جمید کفایی، پژوهشگر تاریخ معاصر ایران در بخشی از تک نگاشته‌ای که برای بوذرجمهری به رشته تحریر در آورده است، می‌نویسد:

«کریم آقا بوذرجمهری در سال ۱۲۶۵ شمسی، در نظنر – که یکی از روستاهای کاشان بود- متولد شد. در جوانی کار خود را با پادویی و کارگری آغاز کرد و در موطن خود و بعد از آن در کاشان، به حرفه خشت‌مالی و ناوه‌کنشی و سپس به عنوان بنا مشغول کار شد. هم‌زمان با مشروطیت، کار خود را رها کرد و رهسپار تهران شد تا اینکه به عنوان سربازی سواده، به استخدام قزاقخانه درآمد. پس از گذراندن دوره نظامی، به تیپ تهران – که فرماندهی آن با رضاخان سوادکوهی بود- معرفی شد. کریم‌آقا مردی پر کار بود و توانست مورد توجه رضاخان قرار گیرد، به طوری که بوذرجمهری از افسرانی بود که همراه با رضاخان، در کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ شرکت داشت. وی در همان روز، به درجه سروانی ارتقا یافت. او به حمایت‌های رضاخان، یکی از پس از دیگری، درجات نظامی را طی کرد و با نشان‌دادن توان خود در جنگ‌های لشکر غرب، موفق به دریافت عالی‌ترین نشان جنگی ایران، یعنی ذوالفقار شد. کریم‌آقا در ۱۳۱۲، به درجه سرلشکری نائل شد تا شهور ۱۳۲۰، در همین سمت باقی‌ماند. در ۱۳۰۲ زمانی که درجه سرسرهنگ دومی گرفت، با حفظ تمام مشاغل، کفیل بلدیة تهران شد. او به مدت ۱۰ سال شهردار تهران بود. رضاخان اعتماد فوق‌العاده‌ای به او داشت، به همین منظور وزارت فوآند عامه و وزارت طرق و شوارع را هم به او سپرد. البته وی قبل از احراز این پست‌ها، عهده‌دار امور شخصی شاه بود و دارای و املاک شاه ار اداره می‌کرد. بوذرجمهری مردی بود که سواد و اطلاعات کافی برای احراز ریاست بلدیة تهران نداشت تا جایی که حتی از درست‌نوشتن نام خود نیز ناتوان بود. گذشته از آنکه فرد تحصیلکرده‌ای نبود، در واقع هوش و زیرکی او هم در حدی نبود که شایسته چنین جایگاهی باشد، ولی چون قزاق بود و پس از پشت سر گذاشتن مشاغل نظامی به عنوان شهردار انتخاب شد بود، بلدیة را نیز به شکل نظامی اداره می‌کرد و همه کارها را به زور و بدون مطالعه انجام می‌داد! به همین منظور برای عریض کردن خیابان‌ها و نوسازی مغازه‌های کهنه قدیمی‌تهران، با مالکان رو در رو می‌شد و با قدرت، همه دشواری‌ها را از پیش می‌برداشت و خیابان‌ها را عریض می‌کرد. بدیهی است این کار او بر پایه رعایت حقوق فردی نبود، برای همین ناخرسندی‌های شدیدی پدید آورد و مالکان بزرگ را از دولت رنجاند، ولی به هر روی سیمای پایتخت را تغییر داد. بوذرجمهری با این کارها، توانست سهم عمده‌ای در مدرنیزه کردن تهران بین سال‌های ۱۳۰۲ تا ۱۳۱۲ داشته باشد. در زمان رضاشاه نظام بلدیة تغییر و تحولات زیادی پیدا کرد که آن را به شکل امروزی نزدیک می‌کرد. یکی از دلمشغولی‌های رضاخان، خراب‌کردن گذشته و تغییر شکل ظاهری شهر بود و در این راه کریم آقا بوذرجمهری، بیشترین کمک را به او کرد تا نقش عمده‌ای در امر قاجارزادایی و ایجاد تهرانی نوین داشته باشد…»

■ **اخراج وحشیانه محمدحسن میرزا قاجار از ایران**
جمله تاریخ‌نگاران بر آنند که کریم آقا بوذرجمهری، پس مورد وثوق رضاخان بود. بی‌تردید این اعتماد فراوان، معلول خوش خدمتی وی به قزاق قلمداد می‌شود اما پرسش این است این خدمات چیست که بنگونه رضاخان را قدردان او ساخته است؟ زهرا سعیدی، پژوهشگر تاریخ معاصر ایران سعی دارد تا بطوری بی‌آمده به این پرسش پاسخ گوید:

«بوذرجمهری یکی از همراهان مهمم رضاخان در انتقال سلطنت از قاجار به پهلوی بود. بر این اساس در سال ۱۳۰۴ ش، پس از تصویب لایحه تغییر سلطنت، بوذرجمهری مأمور اخراج محمدحسن میرزا ولیعهد از ایران بود که این مأموریت را بسیار توهین‌آمیز و وحشیانه اجرا کرد او همچنین در همان روز، دستور تحویل کاخ‌های سلطنتی شد و خزائن را به دست گرفت و مهر و موم کرد. بعد از آن بوذرجمهری به درجه سررتیپ رسید و در عین حال شهردار تهران و فرمانده تیپ نیز بود. او علاوه بر مناصب نظامی، در امور سیاسی نیز به درجه وزیر رسید و در ۱۳۰۸ و کابینه هدایت، توانست پست وزارت فوآند عامه را از آن خود کند. این انتصاب که به دستور شاه انجام شده بود، یکی از دست‌پروردگان رضاشاه را در منصبی کلیدی در دولت قرار داد. تا پیش از آن تیمورتاش خط‌مشی این وزارتخانه را تعیین و دوست هم‌مسلكش جم آن‌را می‌کرد، از این‌رو انتصاب کریم‌آقا به مسند وزارت فوآند عامه، تیمورتاش را حتی از کنترل دوراودر این وزارتخانه نیز محروم کرد. الطاف رضاشاه نسبت به بوذرجمهری تنها به این مورد ختم نشد، بلکه او در فروردین ۱۳۱۲ به درجه سرلشکری منصوب و عهده‌دار فرماندهی لشکر مرکز شد و در همان سال از شهرداری تهران معاف گردید. بوذرجمهری بر خلاف بسیاری از رجال سیاسی و نظامی پهلوی اول که مغضوب رضاشاه واقع شدند، از جمله کسانی بود که تا پایان حکومت پهلوی اول در کنار رضاشاه ماند و همواره یکی از مهربان‌های مورد اعتماد وی قلمداد می‌شد…»



کریم آقا بوذرجمهری، در دورانی که درجه سروانی داشت



به نظر می‌رسد بخشی از علل اعتماد بیش از حد رضاشاه به بوذرجمهری، سیاست تملق و چاپلوسی او نسبت به وی بوده باشد؛ سیاستی که تا آخر حکومت پهلوی اول ادامه یافت. این نوع کنش سیاسی به حدی آشکار بود که حتی برخی از مسئولان سیاسی دیگر کشورها نیز به خوبی به آن پی برده بودند. چنان‌که ممدوح شوکت بی‌سفریر ترکیه – که در دوره رضاشاه در ایران حضور داشت – آورده است: « ژنرال کریم آقا ابوذرجمهری اوزیر سابق فوآید عامه که هم‌اینگ شهردار تهران است، هر حرفی را که از دهان شاه بیرون می‌آید، تمجید و تحسین می‌کند و به همین خاطر نفوذ خطرناکی روی شاه دارد…»

کریم آقا بوذرجمهری، به مثابه شهردار تراز رضاخان برای تهران

بلدیة چی رضاخان نمی‌توانست نام خود را درست بنویسد!

■ **هر حرفی را که از دهان شاه بیرون می‌آید،**

تمجید و تحسین می‌کند

با تمام آنچه در بخش پیشین بدان اشارت رفت، نباید از یاد برد که تملق خاطر پهلوی اول به بوذرجمهری، صرفاً به دلیل وفاداری و خدمات وی نبود، بلکه کریم آقا عادت داشت تا برای رضاخان، از تمجید و تملق فرگذارد. نکته‌ای است که در ادامه تحلیل زهرا سعیدی، انعکاس یافته امری:

«رضاشاه اعتماد بسیار زیادی به کریم بوذرجمهری داشت تا جایی که هر گونه انتقاد نسبت به بوذرجمهری، واکنش تند او را در پی داشت. حسین فردوست در این باره در دوره رضاشاه در ایران حضور داشت- آورده است: ژنرال بوذرجمهری نزد مادر محمدرضا شکایت کرد و او نیز شکایت را به رضاخان داد و تقاضای رسیدگی کرد، رضاخان عصبانی شد و با خوشنژاد اتاق بیرون رفت و گفت به هیچ فردی اجازه نمی‌دهم تا از افسران من، نزد من شکایتی بیاورد، آنها اشتباه نمی‌کنند!.. البته به نظر می‌رسد بخشی از علل اعتماد بیش از حد رضاشاه به بوذرجمهری،

سیاست تملق و چاپلوسی او نسبت به رضاشاه بوده باشد، سیاستی که تا آخر حکومت پهلوی اول ادامه یافت. این نوع کنش سیاسی به حدی آشکار بود که حتی برخی از مسئولان سیاسی کشورهای دیگر نیز به خوبی به آن پی برده بودند، چنان‌که ممدوح شوکت بی‌سفریر ترکیه – که در دوره رضاشاه در ایران حضور داشت- آورده است: ژنرال کریم‌آقا ابوذرجمهری اوزیر سابق فوآند عامه که هم‌اینگ شهردار تهران است، هر حرفی را که از دهان شاه بیرون می‌آید، تمجید و تحسین می‌کند و به همین خاطر نفوذ خطرناکی روی شاه دارد… گذشته از این، اعتماد رضاشاه به بوذرجمهری آمیزه‌ای از وثوق و بهره‌گیری از سیاست اختلاف‌اندازی میان سران نظامی بود تا ایجاد رقابت و دشمنی در میان آنها مانع از هر گونه سوءاستفاده سران نظامی از حکومت شود. فردوست در همین باره آورده است: رضاخان به حزب و تحزب اعتقادی نداشت و بنا به تربیت قزاقی خود، تنها به ارتش متکی بود و از ارتش آنچه برایش مهم بود، پادگان تهران بود و تازه همین پادگان

به بوذرجمهری آمیزه‌ای از وثوق و بهره‌گیری از سیاست اختلاف‌اندازی میان سران نظامی بود تا ایجاد رقابت و دشمنی در میان آنها مانع از هر گونه سوءاستفاده سران نظامی از حکومت شود. فردوست در همین باره آورده است: رضاخان به حزب و تحزب اعتقادی نداشت و بنا به تربیت قزاقی خود، تنها به ارتش متکی بود و از ارتش آنچه برایش مهم بود، پادگان تهران بود و تازه همین پادگان



بوذرجمهری مردی بود که سواد و اطلاعات کافی برای احراز ریاست بلدیة تهران نداشت تا جایی که حتی از درست‌نوشتن نام خود نیز ناتوان بود. گذشته از آنکه فرد تحصیلکرده‌ای نبود، در واقع هوش و زیرکی او هم در حدی نبود که شایسته چنین جایگاهی باشد، ولی چون قزاق بود و پس از پشت سر گذاشتن مشاغل نظامی به عنوان شهردار انتخاب شده بود، بلدیة را نیز به شکل نظامی اداره می‌کرد و همه کارها را به زور و بدون مطالعه انجام می‌داد!

را به دولشکر کاملاً هم قوه تقسیم کرده بود. لشکر یک به فرماندهی کریم آقاخان بوذرجمهری و لشکر دو به فرماندهی علی آقاخان نقدی، به این ترتیب یک فرمانده بی‌سواد (بوذرجمهری)، در مقابل یک فرمانده باسواد (نقدی) قرار داشت. رضاخان همیشه بین این دو لشکر اختلاف می‌انداخت، به طوری که عملاً دشمن و رقیب یکدیگر بودند… با این حال رضاشاه، همواره توجه زیادی نسبت به بوذرجمهری داشت و او را منشا خدمات متعدد

به تهران می‌دانست تا جایی که طی فرمانی به آیرم عنوان کرد کریم‌آقا به تهران خدمت کرده و از تهران حقی دارد و به شهرداری تهران ابرویی داده، بهتر است مقابل زحماتی که کنججالی‌ترین ساختمان‌هایی که کریم‌آقا در تهران ساخته، میدان حسن آباد باشد، همان محله‌ای که رضاشاه ابتدای حضورش در تهران، ساکن آنجا بود و فرزندانش نیز در آن محله به دنیا آمدند. طرح میدان، منسوب به کلیچ باقلاقات است که توسط ورته و برای فروش، تکه‌تکه شده بود. در دهه‌های ۲۰ و ۳۰، مجسمه ملک‌المکملین از خطبای معروف مشروطیت- که توسط محمدعلی شاه به قتل رسید- در میدان بود که در سال‌های دهه ۵۰ داشته شد. کریم‌آقا بوذرجمهری در تاریخ معاصر ایران، مردی ساده‌لوح عنوان شده که کمی هم کندذهن است. او در سال ۱۳۱۲ به‌لیل کار سخت، بیمار شد و به اروپا رفت و در بازگشت‌ها به بلدیة تهران رفت. روزی که او شهردار تهران شد و روزی که رفت، تهران دیگر تهران قدیم نبود، تهرانی که در دوره نداشت و محله‌هایش گسترش یافته بود و از همه مهم‌تر، ساختمان‌های جدید و میادین جدید که نشان از عصر جدیدی را می‌داد، در تهرانی که ساختمان بلند و چندطبقه نداشت، به‌وجود آمده بود. تهران در حال تغییر بود!…»

■ **ویران ساختن آثار تاریخی تهران**

بازخوانی اقدامات کریم آقا بوذرجمهری در دوره تصدی بلدیة تهران، فصلی مهم در کارنامه اوست. وی به عادت نظامی‌گری، تنها با نوک چکمه دستور می‌داد و در مقام شهردار نیز ابزاری جز زورمداری نداشت. مهم‌ترین اتهام او در این دوره، ویران ساختن آثار تاریخی و دروازه‌های آن است که برخی بر آن نوسازی شهر نام گذارده‌اند؛ چنانکه می‌آید، تمجید و تحسین می‌کند و به همین خاطر نفوذ خطری در این فقره می‌خوانیم:

«در نگاه رضاشاه، تهران باید تغییرات زیادی می‌کرد. در آن دوره شاه‌به‌دلیل بیرون آمدن از نظم غیر رسمی تهران، یعنی مثل بازار، مسجد و کاخ بود. در کنار این مثلث، او دایره خود را به دور این زمین بازی کشید. ابتداء در سال‌های آغازین سلطنت، دروازه‌های دوازده‌گانه تهران – که یادگار عصر صفوی و شاه طهماسب بود و در زمان شاهان قاجار، از فتحعلی‌شاه گرفته تا محمدشاه و ناصرالدین‌شاه وسعت

عاریخ

کفت وگرم ۸۸۴۹۸۴۳۷

۹

تاریخ

وقتی رضاخان، به اندیشه «پرورش افکار» می‌افتد!

نمادی از ساختار حاکم بر ایران در دوره حاکمیت قزاق

■ **شاهد توحیدی**

اثری که هم اینک در معرفی آن سخن می‌رود، به تجزیه و تحلیل کارنامه «سازمان پرورش افکار» از مؤسسات فرهنگی دوران رضاخان پرداخته است. توضیح آنکه قزاق در پی مشاهده مقاومت اجتماعی در برابر منویات فرهنگی خویش، به فکر نوعی فرهنگسازی افتاد که البته به دلیل آمرانه و از بالا بودن آن نهایتاً برایش آورده‌ای نداشت. مرکز اسناد انقلاب اسلامی به عنوان ناشر این پژوهش، در دیباچه آن چنین آورده است:

«مشروعیت سیاسی یکی از دغدغه‌های اصلی رژیم‌های سیاسی و شرط استمرار مسالمت‌آمیز حاکمیت آنهاست. به همین خاطر فعالیت‌های زیادی از سوی حکومت‌ها برای کسب، حفظ و گسترش حیطه مشروعیت سیاسی انجام می‌گیرد. حکومت‌هایی که از اقتدار لازم برخوردارند، مشکل کمتری در زمینه حفظ مشروعیت سیاسی دارند، ولی حکومت‌هایی که صرفاً به قدرت متکی هستند، همواره در معرض رویارویی با بحران مشروعیت قرار می‌گیرند. حکومت‌های استبدادی، نمونه کامل نوع دوم حکومت‌ها به شمار می‌روند و به همین خاطر تلاش می‌کنند در کنار انبشای حکومت خود به زور و اجبار، از سیاست‌های خاص فرهنگی نیز استفاده کنند تا مشروعیت سیاسی خود را در سراسر قلمروی سرزمینی گسترش دهند. رژیم دیکتاتوری رضاخان نیز از این قاعده کلی مستثنی نبود. این رژیم پس از تحکیم پایه‌های قدرت خود با اتکا به نیروی نظامی و تمسک به تفکرهای سیاسی و پارلمانی، درصدد بر آمدن



۱۳۱۶. دانشکده حقوق. احمد متین دفتری در میان تی چنداز دانشجوئیانش

تشکیل حکومت رضاشاه و عملکرد حرکت‌های فرهنگی و اجتماعی حکومت رضاشاه که در نهایت تشکیل نهادهای مانند پرورش افکار را توجیه می‌نمود. اهداف پیدا و پنهان این نهاد و ساختار تشکیلاتی آن به ترتیب در فصول دوم و سوم مورد بررسی قرار گرفته‌اند. عملکرد سازمان پرورش افکار در کمیسیون‌های مختلف، موضوع فصول چهارم تا ششم است. فصل چهارم به کمیسیون مطبوعات اختصاص داده شده است. تجربه نشر به ایران امروز، تجربه جالبی است که می‌تواند بازتابی از دیدگاه‌های متولیان پرورش افکار، در برخورد با مسائل فرهنگی و در عین حال بازتابی از چگونگی شناسایی و حل مشکلات یک نشر به دولتی باشد، لذا اختصاص یک فصل به این موضوع ضروری بود. فصل پنجم به کمیسیون سخنرانی اختصاص داده شده است. تجربه نشر به ایران امروز، تجربه جالبی است که می‌تواند بازتابی از دیدگاه‌های متولیان پرورش افکار، در برخورد با مسائل فرهنگی و در عین حال بازتابی از چگونگی شناسایی و حل مشکلات یک نشر به دولتی باشد، لذا اختصاص یک فصل به این موضوع ضروری بود. فصل ششم به کمیسیون سخنرانی اختصاص داده شده است. تجربه نشر به ایران امروز، تجربه جالبی است که می‌تواند بازتابی از دیدگاه‌های متولیان پرورش افکار، در برخورد با مسائل فرهنگی و در عین حال بازتابی از چگونگی شناسایی و حل مشکلات یک نشر به دولتی باشد، لذا اختصاص یک فصل به این موضوع ضروری بود. فصل هفتم به کمیسیون سخنرانی اختصاص داده شده است. تجربه نشر به ایران امروز، تجربه جالبی است که می‌تواند بازتابی از دیدگاه‌های متولیان پرورش افکار، در برخورد با مسائل فرهنگی و در عین حال بازتابی از چگونگی شناسایی و حل مشکلات یک نشر به دولتی باشد، لذا اختصاص یک فصل به این موضوع ضروری بود. فصل هشتم به کمیسیون سخنرانی اختصاص داده شده است. تجربه نشر به ایران امروز، تجربه جالبی است که می‌تواند بازتابی از دیدگاه‌های متولیان پرورش افکار، در برخورد با مسائل فرهنگی و در عین حال بازتابی از چگونگی شناسایی و حل مشکلات یک نشر به دولتی باشد، لذا اختصاص یک فصل به این موضوع ضروری بود. فصل نهم به کمیسیون سخنرانی اختصاص داده شده است. تجربه نشر به ایران امروز، تجربه جالبی است که می‌تواند بازتابی از دیدگاه‌های متولیان پرورش افکار، در برخورد با مسائل فرهنگی و در عین حال بازتابی از چگونگی شناسایی و حل مشکلات یک نشر به دولتی باشد، لذا اختصاص یک فصل به این موضوع ضروری بود. فصل دهم، در واقع ادامه بحث فصل اول و تلاشی است در جهت شناسایی دیدگاه‌های فرهنگی غالب بر روشنفکران، در دوران قبل از



لحاظ فرهنگی نیز با پرورش افکار حیطه نفوذ حکومت خود را در ایران گسترش دهد و به نوعی قدرت به دست آمده را به اقتدار تبدیل نماید. سازمان پرورش افکار، در راستای علمی کردن چنین تفرکی با عرصه‌موجود نهاد، نحوه فعالیت مرکز این سازمان و ساختار عمودی آن نمونه جالبی از کل ساختار سیاسی حاکم بر ایران در عصر پهلوی اول است. از آنجا که استبداد، جوهره حاکمیت سیاسی در عصر رضاخان بود و حتی خود وی با گفتن این‌جمله که هر کشوری رژیم‌ی دارد و رژیم ما یک نفره است، این مطلب را تأیید کرده بود، به ناچار سازمانی هم که در این فضای سیاسی در حال فعالیت بود، نمی‌توانست از لحاظ ساختاری، متفاوت از ساختار حاکمیت باشد. بنابراین، این سازمان وسیله‌ای برای اجرای مقاصد فرهنگی یک رژیم استبدادی به شمار می‌رفت. نکته جالب توجه این است که سازمان مذکور، به پیشنهاد و همت جمعی از روشنفکران تأسیس شد، زیرا این روشنفکران به زعم خود، به دنبال وحدت ایران و پیدایش حکومتی متمرکز برای توسعه این کشور بوده‌اند؛ ولی ناسیونالیسمی که مورد نظر آنها قرار گرفته بود، ناسیونالیسم فرهنگی بود که در آن بدون توجه به مبانی اصیل ناسیونالیسم سیاسی و پیگیری حقوق مردم، همت اصلی صرف تمجید از گذشته باستانی ایران، شخص پادشاه و زبان فارسی شد و در این حیطه حتی مؤسسات این سازمان، یکی از علل افول آن را همین تملق‌گویی اعلام کردند! کتاب حاضر تحقیق مستندی از نحوه تشکیل، اهداف، فعالیت‌ها و عملکرد سازمان پرورش افکار است که مصحق محترم توانسته به خوبی بین ساختار سیاسی حاکم و پیدایش این سازمان، رابطه ایجاد و در نهایت علل افول و فروپاشی آن را تحلیل کند. مرکز اسناد انقلاب اسلامی امیدوار است با انتشار این اثر، گام دیگری در روشن شدن تاریخ پر فراز و نشیب ایران بردارد و جامعه علمی کشور را در تحلیل بهتر تاریخ معاصر ایران یاری رساند.

کریم آقا بوذرجمهری، در کنار رؤسای ادارات بلدیة تهران